

* تعلیم و تربیت

در جهان

نوشته ادگار فور
ترجمه پوری سلطانی

مقاله

اکنون که این گزارش را آغاز می‌کنیم، قبل از بررسی حال، به مانند تلماک، آن‌گاه که سفر جدیدی را در پیش می‌گرفت، نگاهی کوتاه به گذشته می‌افکنیم؛ به قرن‌هایی که بر انسان و بر تعلیم و تربیت او گذشته است، و نیز در ریشه‌ها و پیشرفت‌های آن. این دورنما به ما کمک خواهد کرد به ابعاد جهان کنونی تربیت به روشنی پی ببریم؛ جهانی که در آن قرن‌ها به هم آمیخته است؛ جهانی که چندی از بناهایش هنوز سترگ و استوار است و چندی دیگر در حال پوسیدن و فروریختن؛ جهانی که در آن اینک بناهای نو و کارگاه‌های پهناور در حال تکوین است و جهانی که در آن انسان آینده را می‌توان دید. در این بررسی، به هیچ‌وجه قصد تاریخ‌نویسی در میان نیست. اما اتفاقاً یکی از ملاحظات و بلکه یکی از دعوی‌ها این است که دوران گذشته، تأثیر نیرومندی بر تعلیم و تربیت دارد. بدین معنی که تحول تعلیم و تربیت، تابع تحولات تاریخی جوامع است و آثار و بقایای گذشته، همواره در تعلیم و تربیت منعکس می‌شود و به هر حال، اکنون وقت آن فرا رسیده است که تعلیم و تربیت در ساختن تاریخ سهمین باشد.

بدین ترتیب، در سطور آینده می‌کوشیم نگاه مختصری بر مسیر این جریان بیفکنیم و نکاتی چند از تأثیر زمان را بر تعلیم و تربیت از دید امروز بررسی کنیم.

بشر از کهن‌ترین دوران، آگاهانه از موهبت زبان برای انتقال تجارب خود، یعنی تفسیر پدیده‌های طبیعت و قوانین و آیین‌های مذهبی و معتقداتش، استفاده کرده و آن‌ها را سینه به سینه از گروهی به گروه دیگر و از نسلی به نسل دیگر رسانده است. تا آن‌جا که اجتماعی کردن محفوظات فرد، لازمه بقای نوع شده است. و این نکته بویژه در مورد گسترش کاربرد ابزار، که از میان همه انواع جان‌داران، امتیاز خاص نوع بشر است، به چشم می‌خورد. **کلیدواژه‌ها: تعلیم، تربیت، مدارس آینده.**

تعلیم و تربیت، ضرورتی برای بقای فرد

انسان از نظر زیست‌شناسی و فیزیولوژی عربان است و برای مقابله با محیط زیست خود تخصص ذاتی ندارد. با این همه، با این که غریزش نسبت به حیوانات دیگر ذاتاً ضعیف‌تر است، به تدریج توانسته است بقا و سپس تکامل خود را تأمین کند.

انسان که همواره در گیرودار مبارزهٔ مدام با شرایط محیط زیست خود بوده، به تدریج موفق شده است به موجودیت خود سر و سامان دهد. واحد خانواده و قبایل بدوی، در ضمن تلاش برای تأمین مواد ضرور حیات، به تدریج بر دانش و تجربهٔ خود افزود و راه شناسایی نیازها و آرزوهای خود و شیوهٔ بیان آن‌ها را آموخت و بدین سان به نیروی اندیشه و خرد خود شکل داد.

شواهد علمی مبتنی بر ناتوانی‌ها و نیازهای زیستی و جسمی و غریزی انسان نشان می‌دهند که این تحول چه نقشی در سرنوشت خاص نوع بشر داشته است.

به طور کلی، نژادهای گوناگون بشر در جریان هماهنگ کردن خود با انواع محیط‌ها و شیوه‌های زندگی، از دوران ماقبل تاریخ تاکنون، تغییر چندانی نیافته‌اند. با این همه، انسان امروز لحظه‌ای از تسخیر محیط‌های تازه باز نایستاده است، چنان‌که گویی استعداد زیستی او برای انطباق با محیط نیز به همان نحو فزونی یافته باشد. حال آن‌که این فرض توهمی بیش نیست. در واقع، انسان امروز از برکت دانش‌های روزافزونی که نسل اندر نسل به او رسیده است، یعنی به بیان دیگر، بر اثر تعلیم و تربیتی دم‌به‌دم گسترده‌تر و پیچیده‌تر، حتی در محیط‌های آلوده نیز می‌تواند زنده بماند؛ محیط‌هایی که اگر بشر نمی‌دانست چگونه در برابر آن‌ها ایستادگی کند، هم از لحاظ جسمی و هم روحی، قابلیت تحمل آن‌ها را نمی‌داشت.

تعلیم و تربیت، ضرورتی برای بقای اجتماع

در تاریخ تعلیم و تربیت، هر قدر به گذشته‌های دورتر بازگردیم - که بی‌شک چندان دور هم نیست - تعلیم و تربیت را به صورت لازمهٔ طبیعی جوامع بشری باز خواهیم یافت. تعلیم و تربیت در سرنوشت جامعه، در تمام مراحل پیشرفت و باروری آن، سهمیم بوده و خود نیز همواره گسترش یافته است. تعلیم و تربیت حامل و ناقل شریف‌ترین آرمان‌های بشری بوده و پیوندی ناگسستنی با بزرگ‌ترین پیروزی‌های مردان و جوامع بزرگ تاریخ بشر داشته و با درستی و صداقت سیر این تاریخ را در خود منعکس ساخته و شاهد لحظات اوج و فروز، و روزهای تلاش و روزهای ناامیدی و هماهنگی‌ها و تضادهای آن بوده است.

جوامع بدوی

در جوامع بدوی، تعلیم و تربیت صورتی متکثر و مداوم داشت.




عزت مؤذن دستجردی
(1333)
معلم نمونهٔ کشوری
استان فارس. 1390

در اصفهان متولد شده است. مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشتهٔ تاریخ از دانشگاه شیراز اخذ کرد. دو سال اول خدمت را در شهرستان استهبان و بقیه را در شیراز گذراند و اکنون در ناحیهٔ 2 شیراز مدیریت دبیرستانی را به عهده دارد. خانم مؤذن دستجردی اهل قلم است و مقاله‌هایی در خصوص واقعاتی و جنبش مشروطیت افت تحصیلی، و انقلاب اسلامی نوشته است.

انسان امروز از برکت دانش‌های روزافزونی که نسل اندر نسل به او رسیده است، یعنی به بیان دیگر، بر اثر تعلیم و تربیتی دم به دم گسترده‌تر و پیچیده‌تر، حتی در محیط‌های آلوده نیز می‌تواند زنده بماند



کوئینرگ، پدر صنعت چاپ

هنوز، هم کودکان و هم بزرگسالان، تا حدود زیادی تعلیم و تربیت خود را مستقیماً و به‌طور ضمنی و «تصادفی» از تجربه حاصل از محیط و خانواده و اجتماع کسب می‌کنند

هدف آن شکل دادن به خصلت‌ها، استعدادها، درونی، مهارت‌ها و سجایای اخلاقی فرد بود، و این فرد از طریق هم‌زیستی با جامعه، پیش از آن که تعلیم بگیرد، خودآموزی می‌کرد. زندگی در خانواده یا در کلاس²، از کار گرفته تا تفریح، از مناسک دینی تا آیین‌های قومی، همه فرصت‌های روز به روزی برای آموختن بودند. آموختن از هر طریقی انجام می‌گرفت؛ از توجه مادر تا درس‌های پدر شکارچی، از مشاهده فصل‌ها تا ملاحظه حیوانات خانگی، از روایات پیران قوم تا اوراد جادوگران قبیله...

این اشکال طبیعی و سازمان نیافته، اکنون نیز در نقاط وسیعی از دنیا به عنوان یگانه شیوه تعلیم و تربیت برای میلیون‌ها تن مشاهده می‌شود. از این گذشته، صور آموزشی در جوامع تعلیم یافته امروزی نیز، چنان که در ابتدا به نظر می‌رسد، تفاوت چندانی با گذشته ندارد. زیرا هنوز، هم کودکان و هم بزرگسالان، تا حدود زیادی تعلیم و تربیت خود را مستقیماً و به‌طور ضمنی و «تصادفی» از تجربه حاصل از محیط و خانواده و اجتماع کسب می‌کنند؛ دانشی که بدین گونه به دست می‌آید، به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا که در نیروی دریافت کودک نسبت به آموزش مدرسه‌ای تأثیر می‌گذارد و این آموزش هم به سهم خود چنان قالب تفکری برای شاگرد فراهم می‌آورد که از طریق آن بتواند به دانشی که از محیط کسب کرده است نظم بخشد و مفهوم عینی بدهد. این اندیشه‌ها که سالیان متمادی به علت نفوذ و پذیرش اصول تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزش مدرسه‌ای در پرده ابهام مانده بود، از عوامل اساسی مفهوم جامعه آموزشی خودآگاه، که موضوع اصلی بحث ماست، به‌شمار می‌رود.

سنت آفریقایی

سنت آفریقایی همانند بسیاری از سنت‌های دیگر دنیا، هنوز گواهی بر وضع دیرین تعلیم و تربیت است. «گر در آفریقای قبل از استعمار - به استثنای دوره‌های کوتاهی برای آشنا ساختن خردسالان و دیگران با مراسم در بعضی قبایل - مدرسه به معنای متداول آن وجود نداشت، بدین معنا نیست که کودکان آن‌جا از تعلیم و تربیت برخوردار نبوده‌اند، آنان آموزش خود را در مکتب زندگی و تجربه به دست می‌آوردند... تعلیم و تربیت، بدین گونه «غیررسمی» بود. هر بزرگسالی کم یا بیش معلم به‌شمار می‌رفت، اما نبود مؤسسه رسمی، دلیلی بر فقدان تعلیم و تربیت نبود و هرگز از اهمیت آن برای اجتماع نمی‌کاست.» این گفته ژولیوس نی‌روه³ دلیلی است بر اثبات این حقیقت که شیوه سنتی تعلیم و تربیت آفریقا، با همه محدودیت‌ها و نارسایی‌هایش، می‌تواند یکی از تجربه‌های بسیار جالب در زمینه تعلیم و تربیت غیررسمی باشد.

بازگشت به ریشه‌های تعلیم و تربیت، به شرط آن که در دام آرمانی ساختن گذشته گرفتار نشویم، ممکن است در پروردن اندیشه‌های آموزشی بسیار سودمند باشد و تعلیم و تربیت کنونی را بتجربه‌ها و ارزش‌هایی که ناروا به وادی فراموشی سپرده شده‌اند، غنی‌تر سازد.

پیدایی مدارس

دلیل ضرورت تاریخی نهاد آموزشی این است که پیدایی آن به تدریج و طی دوره‌های گوناگون، لیکن در مراحل مشابه و قابل قیاس، در همه انواع جامعه‌ها صورت گرفته است. به نظر می‌رسد، پیدایی و پذیرش سازمان‌هایی که به تدریج شکل مکتب و مدرسه

را به خود گرفت، بستگی اساسی با توسعه روزافزون کاربرد کلام مکتوب داشته باشد. فراگرفتن سواد طبعاً مستلزم گرد آمدن جوانان به نزد استاد و در «تاق درس» بود.

سنت‌نوشتن

ما به هیچ‌وجه قصد نداریم عظمت قدرت‌های تازه‌ای را که اختراع خط و بعدها اختراع چاپ به انسان هدیه کرد یا ارزش خدماتی را که به تعلیم و تربیت، به‌ویژه از طریق آثار چاپی، عرضه داشت، انکار کنیم. اما در عین حال نباید اثرهای دیگر این انقلاب را هم که چندان سودمند نبود، از نظر دور بداریم. صرف‌نظر از مقام آیین‌ها و مناسک مذهبی، شیوه شفاهی تعلیم و تربیت از رابطه مستقیم با اشیا و افراد برخوردار بود. اما کتاب، جای‌گزین روش‌های مستقیم انتقال دانش شد و این پیش‌دواری را به وجود آورد که کلمه مکتوب، و تکرار شفاهی آن، وسیله بیان هر دانشی است که شایسته این نام باشد و در نتیجه به مراتب ارزشمندتر از درس‌هایی است که از زندگی روزمره می‌آموزیم. برتری کلام مکتوب بر کلام شفاهی، هنوز عمیقاً در اکثر نظام‌های آموزشی کنونی به چشم می‌خورد.

استاد و شاگرد

بدین‌گونه اندوخته فزاینده دانش و سنت که در چارچوب خشک و متحجر انضباط مدرسه‌ای و تعبدی تشکیل می‌شد و آن منعکس‌کننده جوامعی بود که خود بر اصول خشک و متحجر تعبد و تحکم قرار داشتند، طی هزاران سال از استاد به شاگرد رسید، و این امر اساس رابطه یک‌جانبی استاد و شاگرد شد که هنوز در اکثر مدارس دنیا حکم فرماست.

تقریباً همه جا روحانیان، به منزله امانت‌داران و نگهداران دانش، آموزش را در حیطه قدرت خود گرفتند و از آن، علاوه بر انتقال اصول و عقاید دینی، برای پرورش نویسندگان، مدیران، پزشکان، معماران، ستاره‌شناسان و ریاضی دانان استفاده کردند.

سنت آسیایی

تعلیم و تربیت در آسیا در همین گونه قالب‌ها شکل گرفت. ارجح و احترام کلام مکتوب با کار میرزبان عالی‌رتبه چینی⁴ به اوج قدرت خود رسید. نظام تعلیم و تربیت چینی که کار خطی تعلیم و تأمین مشاغل دولتی را بر عهده داشت، نخست با شیوه‌ای بازتر و آزادانه‌تر از دیگر نظام‌ها آغاز به کار کرد و در هماهنگ ساختن فکر و عمل، کامیابی‌هایی به دست آورد. اما تدریجاً، به پیروی جامعه‌ای کهنه و فرسوده، به صورت قالب‌های متحجری درآمد تا این که نظام خشک امتحان و تعیین مقام و درجه آن را فایده کرد.

دانشگاه‌های برهمنان هندی - نخستین دانشگاه‌های جهان - نمونه کاملی از تعلیم و تربیت را بر مبنای فلسفه و دین، با تأکید بر مطالعه ریاضیات و تاریخ و ستاره‌شناسی و حتی قوانین اقتصادی، عرضه داشتند. پس از آن، تعلیم و تربیت بودایی از راه واکنشی در برابر آیین برهمنی که بر نظام «کاست»⁵ مبتنی بود و تعلیم و تربیت را در انحصار خود داشت، سر برآورد، لیکن به تدریج انعطاف خود را از دست داد و آن نیز به جمود گرایید.

در ایران باستان، تعلیم و تربیت سراسر زندگی فرد و فعالیت‌های او را تا زمان پیری در برمی‌گرفت. در این نظام تربیتی، فرد نه تنها برای کسب علوم و فضایل اخلاقی و اخذ اصول فکری تلمذ می‌کرد،

بلکه علوم مدنی و دانش زندگی عملی را نیز فرامی گرفت.

سنت یونان و روم

در یونان و روم باستان، مدرسه احترامی وافر داشت و کودکان و نوجوانان طبقات بالای اجتماع، نوآموزان کوشنده آن را تشکیل می دادند. هدف غایی مدرسه، ساختن شخصیت‌هایی موزون بود که از تعلیم و تربیت ذهنی، بدنی و هنری متعادل برخوردار باشند و دانش، خرد، هنرشناسی و رشد معنوی را در هم آمیزند. فقط معدودی برگزیدگان شایسته استفاده از چنین تعلیم و تربیتی پنداشته می شدند. این مفهوم اشرافی، که حکومت‌های امپراتوری، سلطنتی، خانجانی و اعیانی آن را پذیرفتند و تأیید کردند، قرن‌ها ادامه یافت. تعلیم و تربیت که غالباً کیفیتی عالی داشت، باید هدف‌های اقلیتی ممتاز را تأمین می کرد و همین امر به مکتب «خبه پرووری» که هنوز هم در برخی از نظام‌های آموزشی زمان ما حکم فرماست، مقامی والا بخشید.

در جوامع باستانی غرب، مجموعه دانستنی‌هایی که لازمه ساختن انسان تربیت شده بود، خود تعریف مطلق تعلیم و تربیت محسوب می شد و این‌ها عبارت بودند از فنون هفتگانه صرف و نحو، معانی و بیان، منطق، حساب، هندسه، نجوم و موسیقی که تادمات‌ها به عنوان بنیان ترلز ناپذیر تعلیم و تربیت کلاسیک پابرجا ماندند.

این آموزش چنان اعتباری کسب کرد که دیگر نتوانست درهای دنیای بسته و مجزایی را که برای خود به وجود آورده بود، به روی خارج بگشاید و حتی با اکره تن در داد به این که در آن دنیا برای علوم اجتماعی و آنچه به نام «علوم اثباتی» مشهور است و غالباً نفوذ آن‌ها را سد می کرد، جایی باز کند.

مدارس مسیحی

زمانی که مسیحیت سلطه خود را بر بخش وسیعی از دنیا مستقر ساخت، اقتدار دین در همه زمینه‌های زندگی احساس شد. این امپراتوری بیش از هر چیز دنیای تعلیم و تربیت را دربر گرفت. می توان گفت، در اروپای قرون وسطا، به جز چند مورد، کلیسا و تعلیم و تربیت کاملاً با هم یکسان بودند. با وجود این، نباید تصور کرد که تعلیم و تربیت، بر اثر نفوذ دین، قابلیت انعطاف خود را در انطباق با مقاصد خاص شاهزادگان، بازرگانان، دبیران یا سپاهیان از دست داده بود. تعلیم و تربیت قرون وسطایی اساساً جوابی بود به مقتضیات جوامع فئودالی و عقاید دینی. بسیاری از کشورهای آسیا و آمریکای لاتین که تادمات‌ها در مرحله رشد فئودالی به سر می بردند، نظام‌هایی مشابه آن داشتند که سرانجام در تحکیم تقسیمات سازمان یافته خشک اجتماعی و فرهنگی، سهم خود را ایفا کردند.

بسیاری از درجه‌بندی‌ها و شیوه‌های تبعیض آمیزی که در نظام‌های کنونی تعلیم و تربیت مورد ایراد و اعتراض اند، در حقیقت بقایای نظام‌هایی هستند که برای اجتماعاتی کاملاً متفاوت با اجتماعات امروز به وجود آمده بودند.

تعلیم و تربیت اسلامی

در بسیاری کشورها، اسلام، با رسالتی جهانی که برای خود مشخص کرده بود، کوشید هدف‌ها و روش‌های مطلوب تعلیم و تربیت بلندپایه‌ای را تعریف کند. اسلام به قابلیت بشر برای رسیدن به کمال از راه تعلیم و تربیت اطمینان داشت و در نتیجه برای

نخستین بار در دنیا نظریه آموزش مداوم را توصیه کرد و مسلمانان را دعوت کرد تا «گهواره تا گور» دانش بجویند. اسلام مردان و زنان و کودکان را به آموختن امر کرد تا بتوانند به نوبه خود تعلیم و تربیت دیگران را بر عهده بگیرند. تعلیم و تربیت اسلامی بیش از هر چیز به آموزش علوم پزشکی، فلسفه، ریاضیات و نجوم توجه داشت. با وجود این، از آن‌جا که همواره بیم ارتداد و الحاد می رفت، پاره‌ای از نظام‌های آموزشی دنیای اسلام، سرانجام از نوآوری رو بر تافتند و در برابر آن به مقاومت پرداختند.

نمونه دانشگاه در اروپای قرون وسطا

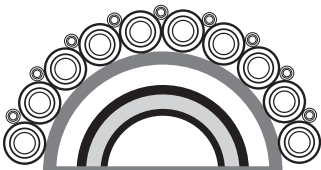
در اروپای قرون وسطا، مؤسسات عمومی بزرگی برای آموزش عالی یا به عرصه وجود گذاشتند که با جاه طلبی نام دانشگاه به خود نهادند. شهرهای ثروتمند بازرگانی و صنعتی که دل‌بسته حقوق و امتیازات و شهرت خود بودند، به تأسیس چنین دانشگاه‌هایی همت گماشتند و طولی نکشید که این مؤسسات تحت سلطه نمایندگان نیر و مند بورژوازی نوپا درآمد. این نوع دانشگاه ابتدا در اروپا و سپس در آمریکا گسترش یافت. مواد درسی آن اساساً عبارت بود از فلسفه مدرسی (اسکولاستیک) و ادبیات یونان و روم باستان، که بعدها به تدریج علوم طبیعی نیز بر آن‌ها افزوده شد. تأثیر دنیای اسلام که فرهنگ شکوفایش تا آفریقا و اروپا گسترده شده بود، در این زمینه درخور ستایش است.

با وجود تحولات بسیار، آموزش عالی به طور کلی هنوز هم بر قوانین ظاهراً تغییرناپذیری استوار است، مانند تقسیم آن به دانشکده‌های مجزا و منفرد. شک نیست که در زمان‌های قدیم، این قوانین جوابگوی نیازهای عینی پیشرفت دانش بودند، اما امروز باید به حکم همین پیشرفت، دانش و نیازمندی‌های زمان ما مجدداً بررسی شوند. انتظار می رود که دانشگاه‌ها بیش از سایر مؤسسات درهای خود را بر جنبش‌های فکری بازنگه دارند. نیز در زمینه آموزش علمی و فنی، بی شک دانشگاه‌ها نیاز بیشتری به انطباق مداوم روش‌ها و کار خود با پیشرفت‌های زمان دارند. از یک سو جبر زمان و از سوی دیگر انتقاداتی که از نظر فکری و اجتماعی به دانشگاه‌ها می شود، آن‌ها را در معرض فشار فزاینده‌ای قرار می دهد و وامی دارد که با پویایی بیشتری خود را با واقعیت‌ها و نیازهای دنیای متغیر امروزی هماهنگ سازند.

ظهور عصر جدید

از عصر «رنسانس» و اصلاح دین (رفورم) تا اوایل دوران معاصر، اروپایی که قرون وسطا را پشت سر نهاده بود، اثری عمیق در پیشرفت تمدن گذاشت. افق‌های وسیع جدیدی روی دانش گشود و نیروهای اجتماعی تازه‌ای را از بندها رها کرد و تعاریف نوی از انسانیت ارائه داد. مع‌هذا این تأثیر تا حدی به کندی در تعلیم و تربیت ظاهر شد و حال آن‌که گسترش اندیشه فلسفی و پرتوهای جدید روان‌شناسی و رواج زبان‌های زنده در سطح شامخ دروس دانشگاهی، افق آن را گسترش داده و در بعضی جاها به فعالیت‌های آن تحرک بخشیده بود.

در همین زمان، به لحاظ وسایل مادی، دگرگونی اساسی و فوق‌العاده مؤثری در امکانات عملی تربیتی پدید آمد و آن اختراع چاپ بود که کتاب، این ظرف دانش را در خدمت توده‌ها قرار داد. در واقع، هر قدر که توسعه اقتصادی نیازی روزافزون به افرادی



طاهره احمدی
(1350)

معلم نمونه کشوری
استان فارس. 1390

خانم طاهره احمدی متولد فیروزآباد فارس است و اکنون در ناحیه یک شیراز خدمت می‌کند. دارای مدرک کارشناسی ارشد ادبیات فارسی است و تاکنون در مناطق و نواحی فراسبند و فیروزآباد در فارس و کنگان در بوشهر و ناحیه یک شیراز خدمت کرده‌است.

پارهای از موفقیت‌های وی عبارت‌است از: برگزیده کشوری دومین جشنواره فیلم‌نامه‌نویسی دانشجویان کشور، راه‌یابی به مرحله نهایی مسابقات قرآن دانشجویان کشور، ارائه مقاله در کنگرس جهانی بزرگداشت فیروزآباد - صا حب قاموس المحيط - در فیروزآباد فارس (1373). و نیز ارائه مقاله در کنگرس کشوری پروین اعتماسی (1385).

پیدامی کرد که توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن داشته باشند، تعلیم و تربیت رو به گسترش می رفت و به تدریج همگانی می شد و در این مسیر الزاماً شکل های متفاوت به خود می گرفت.

انقلاب صنعتی

در کشورهایی که گام های نخستین را به جانب صنعتی شدن برمی داشتند، توسعه صنعتی تقریباً با همگانی شدن تعلیم و تربیت رابطه مستقیم داشت. به موازات گسترش روزافزون انقلاب صنعتی به کشورهای دیگر، ناگهان در تعلیم و تربیت پیشرفت انقلاب آمیزی رخ داد و مفهوم تعلیمات اجباری و عمومی را که از نظر تاریخی به فلسفه حق رأی عمومی بستگی داشت، به وجود آورد. نظام اجتماعی که در آن تضادهای طبقاتی به جای آرام شدن، مشخص تر و حادث می شد، ایجاب می کرد که فرایند «همگانی شدن دانش تا حد امکان» را در چارچوبی محدود، مهار گرداند. از یک سو حرفی نداشت که مبادی ابتدایی علوم را به کودکان شهر و ده بیاموزد تا بدین وسیله حداقل احتیاجات صنایع را از حیث نیروی انسانی کافی برآورده سازد، ولی از سوی دیگر، برایش به مراتب دشوارتر بود که درهای آموزش کلاسیک و دانشگاهی را که تا آن زمان مختص توانگران و برگزیدگان بود، روی توده های مردم بگشاید. هنگامی که حدود نیم قرن پیش، سازمان ملل رسماً حق تعلیم و تربیت را برای همه انسان ها بدون استثنا اعلام کرد، در واقع به آرمان دموکراتیکی صحنه گذاشت که چندین قرن از عمرش می گذشت. معذک، این آرمان هنوز هم در بسیاری از نواحی، به سبب این که شرایط همان گونه است که به هنگام اعلام آن بود، نتوانسته است به تحقق پیوندد.

صدور الگوها

گذشت زمان نشان می دهد، هر قدر هم انقلاب اقتصادی دوران معاصر پراهمیت باشد، باز به نظر نمی رسد چیزی در دنیا به اندازه تحمیل نفوذ و جهت گیری استعمارگران اروپایی بر تعلیم و تربیت جدید، در آمریکای جنوبی و آفریقا و مناطق وسیعی از آسیا، چنین نتایج سنگینی به بار آورده باشد. نظام استعماری، خواه انگلیسی، هلندی، فرانسوی، پرتغالی یا اسپانیایی، سعی کرد در همه جا شکل های آموزشی اروپایی را عیناً بدان سان که برای خود آن ها ساخته شده بود، استوار کند و گسترش دهد.

بدین گونه، اروپا ضمن آن که قدرت سیاسی و اقتصادی خود را تا این اواخر بر بخش وسیعی از دنیا اعمال می کرد، از ابتدا مفهوم تعلیم و تربیت و رشد مؤسسات آموزشی کشورهای کنونی جهان سوم را بر اساس شکل هایی که خود برای آن ها به ارمان آورده بود، قرار داد. هم چنان که اثرات سیاسی و اقتصادی استعمار هنوز در این کشورها ادامه دارد، اثرات آموزشی آن نیز قویاً احساس می شود. اکثر نظام های آموزشی در آسیا، آفریقا و آمریکا نیز هم چنان بازتاب میراث نفوذهای خارجی یا کشورهای است که زمانی «کشور مادر» نامیده می شدند؛ خواه این شکل ها بر نیازهای ملی امروز آنان منطبق باشد یا نباشد.

در آستانه عصر حاضر

از انقلاب صنعتی به بعد و بویژه پس از تحولات علمی و فنی، در محتوای روش های زندگی و وسایل تولید، در بیم ها و

امیدهای انسان و در شادی ها و رنج های او دگرگونی های عمیقی به بار آمد. چشم انداز تعلیم و تربیت نیز، به دلایل بسیار، تغییر یافت و گسترده تر شد. جوامع غیر مذهبی و تمرکز یافته، گروه های تازه ای از افراد تحصیل کرده را به خدمت دولت فرا خواندند. پیشرفت های اقتصادی امکانات شغلی را برای مردان و زنان واجد شرایط چندین برابر کرد و تربیت متخصصان فنی و کارگزاران و مدیران حرفه ای را ایجاب کرد. حق تعلیم و تربیت برای کارگران که ذهن هشیارشان بیدار شده بود، به صورت بزرگ ترین نیروی آزادی بخش اجتماعی درآمد. سرعت روزافزون تغییر و تجدد در بسیاری از جوامع در جهتی سوق یافت که بیش از پیش تغییرات بنیادی کمی و کیفی را در تعلیمات ابتدایی، حرفه ای و عمومی لازم ساخت. در عین حال، انقلاب اکتبر 1917 روسیه که نزدیک به صد سال پیش به منزله سرآغاز انقلاب های سوسیالیستی دیگر روی داد و نیز نهضت های ملی آزادی بخش که در نیمه دوم قرن بیستم به اوج گسترش خود رسید، خواست ها و نیازهای تازه ای پدید آورد.

از این سیر اجمالی در تاریخ درباره تعلیم و تربیت چه نتایج کلی می توان گرفت؟

نخست آن که تعلیم و تربیت، برخلاف آن چه شکل نسبتاً یکسان شالوده های امروزی اش می نمایاند، سابقه ای بس متنوع و سرشار داشته است. تمدن سرخ پوستان آمریکایی، فرهنگ های آفریقایی، فلسفه های آسیایی و بسیاری سنت های دیگر، آکنده از ارزش هایی است که می توانند هم الهام بخش نظام های تعلیم و تربیت کشورهای وارث آن ها شوند و هم سرچشمه ای برای پرورش اندیشه تعلیم و تربیت در جهان باشند. شک نیست که پاره ای گنجینه های بسیار گران بها، بر اثر انحطاط درونی، حتی پیش از رخنه استعمار، از دست رفته اند و یا در نتیجه نفوذ عوامل بیرونی، بویژه از طریق استعمار، تباه یا نابود شده اند. اما ذکر این نکته نیز بی مناسبت نیست که بسیاری از ملت هایی که زمانی زیرقیومت حکومت های خارجی قرار داشتند و گروهی از آن ها مجدانه در صفوف اول پیکار برای استقلال قرار گرفته اند، اکنون به خود می بالند که بخصوص در زمینه تعلیم و تربیت توانسته اند بهترین بخش رشته های علمی و فرهنگی به اصطلاح کلاسیک را که در روزگار سختی و محنت بر آن ها وارد شده بود، مستقلاً بهره برداری کنند و آن ها را در خدمت فرهنگ ملی خود در آورند.

دوم آن که عرف و عادت و نیز معتقدات کهنه و منسوخ، هنوز به سختی بردوش تعلیم و تربیت سنگینی می کند و ملت های باستانی، از بسیاری جهات، همان قدر از نابسامانی ها و تضادهای موجود در نظام های آموزشی خود رنج می برند که دولت های جدید که تعلیم و تربیت را بر اساس نمونه های وارداتی به ارث برده اند. از تصویری که هر چند مجمل و منقطع، از گذشته نشان دادیم، به نظر می رسد تاریخ تعلیم و تربیت وظیفه دوگانه ای برای آینده پیشنهاد می کند: باز یابی گذشته و نوسازی آن در آن واحد.

اوضاع کنونی

پس از جنگ جهانی دوم، تعلیم و تربیت از جهت مخارج کلی، عظیم ترین فعالیت جهانی شد. بودجه تعلیم و تربیت در سطح هزینه های عمومی جهانی، رقم دوم را تشکیل می دهد و درست بعد از بودجه نظامی قرار می گیرد. از آن جا که کار خطیر تعلیم و تربیت هر روز هم چنان گسترده تر و پیچیده تر می شود، بودجه ای که امروز بدان تعلق می گیرد، به هیچ وجه با گذشته قابل قیاس نیست.



رباب سلیمی
(1351)
معلم نمونه کشوری (1390)
استاد فارسی

خانم رباب سلیمی متولد ناراب فارس است و اکنون در همین شهر به خدمت آموزگاری مشغول است. وی لیسانس آموزش ابتدایی دارد و مدرک خود را با رتبه ممتاز از دانشگاه آزاد ناراب دریافت کرده است. چند سال در نهضت سوادآموزی خدمت کرده که در آنجا به عنوان آموزگار نمونه شهرستان و سپس کشوری، برگزیده شده است. بعضی از افتخارات این معلم نمونه عبارت است از: معلم نمونه شهرستان (1382)، کسب رتبه ممتاز و عالی جشنواره الگوهای برتر تدریس در استان طی سه سال متوالی، کسب رتبه نخست مسابقات فرهنگی هنری در شهرستان و استان، مدرس دوره هنر و کسب رتبه نخست مقالات علمی و پژوهشی.

■ در اروپای قرون وسطا، به جز چند مورد، کلیسا و تعلیم و تربیت کاملاً با هم یکسان بودند

بر این منوال نیست. برای نخستین بار در تاریخ، برخی جوامع، محصول تعلیم و تربیت رسمی را برداشت نمی کنند. این پدیده اجتماعی و اقتصادی و روانی معلول این حقیقت است که سرعت تحولات و تغییرات بنیادی، فاصله زمانی را که به طور طبیعی بین ساخت‌ها از یک سو و زیربنایها و رویناها از سوی دیگر وجود دارد، عمیق تر می کند و همین امر نشان می دهد که نظام های آموزشی چه آسان ممکن است تعادل و هماهنگی خود را از دست بدهند. نظامی که برای اقلیت محدودی ساخته شده بود، در آن زمان که تغییرات دانش به کندی صورت می گرفت و انسان مطمئن بود که می تواند ظرف چند سال آن چه را که برای زندگی معنوی و علمی خود لازم دارد «بیاموزد» در این عصر پر آشوب، و به سبب افزایش سریع حجم دانش، چون به خدمت توده های وسیع مردم درآمد، به سرعت دچار عدم تجانس و آشفتگی شد. بر خوردهایی که در سطح جهانی وجود دارد، مثل رشد ناهمگن، نابرابری پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی و نهضت های موافق و مخالف، همه و همه تعلیم و تربیت را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است.

رشد نامتعادل

نظام آموزشی نمی تواند نیازهای جامعه ای را که دائماً در حال گسترش است، نکته به نکته بر آورد. افرادی که فرآورده این نظام اند، خود کمتر آمادگی انطباق با تغییرات را دارند و بسیاری از جوامع، مهارت و تخصص آنان را به سبب این که دیگر مستقیماً نیازی به آن احساس نمی شود، نمی پذیرند. این نتیجه رشد نامتعادل است؛ رشد ناپایداری که برای برقرار کردن تعادل در یک گوشه، تعادل گوشه ای دیگر را بر هم می زند. این گونه رشد، به کلی هم منفی نیست، منتها به سبب نیاز مداومی که به اصلاحات و تغییرات مجلد دارد، غالباً سنگین و خسته کننده است. دنیای تعلیم و تربیت امروز، از این بحران متأثر است.

از این رو، از اوایل قرن بیستم و بویژه پس از جنگ جهانی دوم، نیاز به تغییری کلی به روشنی احساس شد: تعلیم و تربیت باید بیش از پیش با خواست های اجتماعی و اقتصادی و نیز با تمایلات و شایستگی های فردی انطباق بیشتری حاصل کند و در عین حال، عامه مردم را از امکان دست رسی برابر به آموزش برخوردار سازد.

گرایش های مشترک

پدیده دیگری را نیز باید توضیح داد: در عصر ما، گرچه بررسی های تطبیقی و تبادل تجارب در این زمینه به خوبی انجام نمی پذیرد، با وجود این، ساخت های تعلیم و تربیت از تعدادی گرایش ها و ویژگی های مشترک برخوردارند. هر چند برای این گرایش ها و ویژگی ها همواره شواهد عینی، لااقل به نحو متساوی در همه جا موجود نیست، باز این نکته درخور توجه است که همه آن ها به شکل های متنوع در سراسر دنیا پدیدار می شوند. با وجود اختلافات فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و مسلکی که بین کشورهای و گاه حتی بین بخش ها و نواحی درون یک کشور وجود دارد، صرف دریافت این نکته که کار عظیم تعلیم و تربیت، از این نظر خاص، کاری در سطح جهانی است، جالب توجه است. اکنون به اهم این گرایش ها اشاره می کنیم:

تعلیم و تربیت اکنون جزو اساسی هر کوششی است که به منظور رشد اجتماع و پیشرفت بشر به عمل می آید و نیز مقام مهم و روزافزونی در تنظیم سیاست های ملی و بین المللی احراز می کند. سه پدیده شایع و متداول امروزی، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی، در خور توجه خاص است:

تعلیم و تربیت تابع رشد اقتصادی است

1. نخست آن که طی قرن های متمادی، توسعه تعلیم و تربیت، بخصوص در آن دسته از کشورهای اروپایی که مبدأ فرایند انقلاب صنعتی بودند، کم یا بیش تابع رشد اقتصادی بود. ولی اکنون، تعلیم و تربیت پیشی می گیرد. بی شک برای نخستین بار در تاریخ بشریت، توسعه تعلیم و تربیت، در مقیاس جهانی، دارد از سطح رشد اقتصادی پیش می افتد. این گرایش، چنان که می دانیم، در قرن بیستم، ابتدا در کشورهای این چون ژاپن و شوروی و ایالات متحده آمریکا با تهور و کامیابی تجلی کرد و اینک بسیاری کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای جهان سوم، با تحمل فداکاری های سخت و بهرغم مشکلات بسیار، در این راه گام بر می دارند.

تعلیم و تربیت به آینده می نگرد

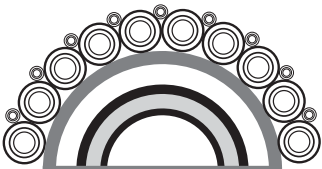
2. مطلب دیگری که اهمیتش برای آینده کمتر از موضوع پیشین نیست، این است که: برای نخستین بار در تاریخ، تعلیم و تربیت آگاهانه دست در کار پرورش انسان برای انواع اجتماعی است که هنوز به وجود نیامده اند.

بدین ترتیب، نظام آموزشی وظیفه ای کاملاً تازه را تقبل می کند، زیرا در گذشته تعلیم و تربیت همواره در خدمت اجتماع عصر خود و روابط اجتماعی موجود بوده است. دلیل این تغییر وظیفه، وقتی روشن می شود که ثبات نسبی جوامع گذشته را با تحول سریع دنیای معاصر مقایسه کنیم، در زمانی که رسالت تعلیم و تربیت، پرورش «کودکانی ناشناخته برای دنیایی ناشناخته» است، جبر زمانه، کارشناسان این علم را وایمی دارد که در این مورد عمیقاً بیندیشند و بر مبنای آن، چهره دنیای آینده را بسازند.

این گرایش را می توان در کشورهای مشاهده کرد که به دنبال تغییرات عمقی و به قدرت رسیدن نیروهای اجتماعی یا سیاسی جدید، می کوشند به جامعه از بن دگرگون شده خود سازمان دهند. هم چنین، گرایش مزبور در کشورهایی که از منابع فناورانه پهناوری برخوردارند و بدون تحمل تغییرات ناگهانی سیاسی، «طرح انسانی» جدیدی در انداخته اند، نیز مشهود است. در دیگر کشورها، اوضاع سیاسی و مشکلات و تضادهای داخلی، به دست آوردن دیدی کلی از پیشرفت های اجتماعی را دشوار می کند. به طور کلی، آنچه در این جا مورد نیاز است، اشتیاق یا روشن بینی نیست، بلکه ساخت ها و منابع لازم است.

جامعه، محصول تعلیم و تربیت را دور می ریزد

3. سومین موضوع مهم، تضادی است که از نظر عرضه و تقاضای تعلیم و تربیت در جامعه مشهود است. در گذشته، جوامع به آهستگی تکوین می یافتند (صرف نظر از جهش های کوتاه مدت) و ثمره تعلیم و تربیت را به آسانی و با رغبت جذب می کردند، یا لااقل با آن مدارا و ممانعت می کردند، ولی امروز دیگر وضع همیشه



مهدی پاک نهادی
(1354)
معلم نمونه کشوری
فارس، 1390

مهدی پاک نهادی دبیر تربیت بدنی است. قبلاً به مدت پنج سال در بنر خمیر هرمزگان خدمت کرده و ده سال است در زنگنه شهرم خدمت می کند. وی دوره های تحصیلی کاروانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد تربیت بدنی را در شیراز به پایان رسانده است. اهل قلم است و پایان نامه کارشناسی ارشد خود را با موضوع «سبک های رهبری تحولگرا و محلگرایی کارشناسان تربیت بدنی آموزشگاه های استان فارس» نوشته است. همچنین مقالاتی با عنوان های تربیت به غیر زبان و اعتماد بنفس در ورزش، به رشته تحریر آورده است.

■ بسیاری از درجه‌بندی‌ها و شیوه‌های تبعیض آمیزی که در نظام‌های کنونی تعلیم و تربیت مورد ایراد و اعتراض اند. در حقیقت بقایای نظام‌هایی هستند که برای اجتماعاتی کاملاً متفاوت با اجتماعات امروز به وجود آمده بودند



■ بسیاری دولت‌ها، با آگاهی از اهمیت روزافزون نقش سیاسی تعلیم و تربیت، مصمم‌اند که نظارت بر آن را از دست ندهند

نخست انتخاب شکل‌های تربیتی است. وقتی لازم می‌آید که از میان دو شکل اصلی - یعنی نام‌نویسی آزاد یا نام‌نویسی محدود، براساس انتخاب - یکی را برگزینیم، شکل اول معمولاً از آرای بیشتری برخوردار است، گرچه اعمال آن غالباً دشوارتر می‌نماید.

بسیاری از کشورهای غربی، اکنون بین نظام‌های انتخابی سابق و سیاست‌های گشوده‌تر امروزی خود سرگردانند. اغلب کشورهای جهان سوم در ابتدا از نظام گشوده آموزشی پشتیبانی می‌کردند، لکن به سبب فقدان وسایل کافی و به حکم نیازهای توسعه اقتصادی، عملاً مجبور به قبول انتخاب کم یا بیش محدودتری شده‌اند. دغدغه آن‌ها از این جهت است که می‌خواهند هم از عواقب اقتصادی ارشادی و هم از هرج و مرج ناشی از اقتصاد آزاد اجتناب کنند. پس در جست‌وجوی راه‌حلی هستند که بتوانند بین حرمت به انسان و خواست‌های اجتماع از یک‌سو و فردی و اجتماعی کردن تعلیم و تربیت از سوی دیگر سازشی برقرار کنند.

دوم، انتخاب شکل‌های صنعت سالاری است که اساساً برای تربیت نیروی انسانی، صلاحیت حرفه‌ای و ترویج علوم و فنون طرح‌ریزی شده است. گرچه چنین شکلی ذاتاً پایه آموزش را محدود می‌کند و آن را به سوی روش انتخابی سوق می‌دهد، با وجود این، اثر آن در بسیاری کشورها که توسعه اقتصادی‌شان مستلزم حفظ نسبی نظام‌های گشوده است، خنثا شده است.

به تازگی، گرایش دیگری در سیاست‌های تربیتی به چشم می‌خورد تا به آرمان‌های آزادی خواهانه قشرهای عمیق جامعه میدان داده شود. این جنبش آزادی خواهی درست همان هنگام به وقوع می‌پیوندد که نیازهای اقتصادی و اجتماعی، شرکت فعالانه همه مردم را در امر توسعه ایجاب می‌کند.

مطلب دیگر، تغییر و انتقال مسئولیت‌ها در امر آموزش است. تا اوایل قرن بیستم، خانواده، مؤسسات مذهبی، مدارس اعانه‌بگیر، مدارس حرفه‌ای و مؤسسات مستقل آموزش عالی، به‌طور عمده مسئول کار تعلیم و تربیت بودند. امروزه در غالب کشورهای جهان، این مسئولیت بر عهده دولت و مقام‌های عمومی است. سه دلیل اساسی بر این مطلب مترتب است:

اول، گرایش کلی که به تکیه کردن بر سازمان‌های دولتی به‌منظور ارضای نیازمندی‌های اجتماعی وجود دارد.

دوم، تقریباً در همه کشورهای، حتی در مواردی که قوه ابتکار فردی پرورش داده می‌شود، فقط دولت می‌تواند در سطح کشور، مسئولیت سیاست آموزشی را بر عهده گیرد.

سوم، بسیاری دولت‌ها، با آگاهی از اهمیت روزافزون نقش سیاسی تعلیم و تربیت، مصمم‌اند که نظارت بر آن را از دست ندهند.

تحولات همه‌جانبه

در ساخت نظام‌های تربیتی، امروزه گرایش‌های زیر قابل توجه است:

گسترش آموزش قبل از مدرسه هنوز بسیار محدود است و آنچه وجود دارد، در چهار دیواری مدرسه می‌گذرد. مبانی آموزش ابتدایی گسترش می‌یابد و کودکان، مدرسه رفتن را از سن‌های پایین‌تر آغاز می‌کنند. دوره مدارس طولانی‌تر می‌شود و اصلاحات، غالباً باعث ادغام آموزش ابتدایی در سال‌های اول آموزش متوسطه شده است. نام‌نویسی، نه تنها در سال اول، بلکه به‌طور کلی در سال‌های بعد افزایش می‌یابد. به همین نحو، گسترش عمودی نیز، با اضافه شدن

تعداد دانشجویان در مراحل بالاتر به چشم می‌خورد. با این حال، به موازات ازدیاد شاگردان مدارس، تعداد ترک‌کنندگان تحصیل و مردودشدگان مدرسه‌ها نیز سال به سال بیشتر می‌شود. به‌طور کلی، ورود به مدرسه در پایین‌ترین سطح تحصیل و خروج از مدرسه یا در نیمه راه تحصیل (غالباً به علت شکست در امتحانات) یا در بالاترین سطح تحصیل (پس از کام‌یابی در امتحانات) صورت می‌گیرد. ورود و خروج در نیمه راه برنامه تحصیلی، گرچه هنوز به ندرت دیده می‌شود، لیکن به تدریج رواج می‌یابد. صاحب‌نظران امور تربیتی، صلاحیت نظام‌های خشک انتخابی را مورد تردید قرار می‌دهند. از آن‌رو که باید نسبت به رفع موانع و مشکلات محروم‌ترین طبقات اجتماع توجه بیشتری مبذول دارد.

با وجود مقاومت شدید مخالفان، به تدریج از سنگینی برنامه‌های درسی کاسته می‌شود. اختلاف سطحی که سابقاً در برنامه‌های مدارس ابتدایی مشاهده می‌شد و غالباً آمایشگر تبعیضات اجتماعی بود، به سرعت از میان می‌رود. تدریس به زبان مادری رواج می‌گیرد. و نیز گرایشی به بالا بردن سطح سن برای انتخاب رشته تخصصی مشاهده می‌شود و این خود به چند گونگی بیشتر در آموزش حرفه‌ای فنی منجر شده است؛ به نحوی که بتواند نیازمندی‌های انواع شغل‌هایی را که در دنیای صنعتی امروز وجود دارد، تأمین کند. رابطه بین انواع گوناگون تعلیم و تربیت، بین آموزش عمومی و فنی، بین معلومات کلی چندجنبه‌ای و معلومات تخصصی، بین ادبیات و علوم و فنون (که قسمت اخیر در تعلیمات عمومی روز به روز مقام مهم‌تری به دست می‌آورد)، همواره نزدیک‌تر می‌شود.

در آموزش عالی، مؤسسات سنتی در حال تغییر و تعدد شکل‌اند و آموزش بعد از متوسطه، به‌طور کلی گسترش می‌یابد و رنگ‌های متنوع به خود می‌گیرد. در این نوع‌پذیری، دو شیوه کاملاً مخالف وجود دارد: یکی گردآوری به ظاهر متناقض همه رشته‌های تحصیلی در مؤسسه‌ای بزرگ یا زیر نظر یک اداره مرکزی (چند دانشگاهی)، و دیگری تشکیل مؤسسات کوچک‌تر و قابل انعطافی که طبق شرایط محلی، در خدمت گروه‌های مردم قرار گیرند. آموزش عالی هم‌چنان به‌گونه‌ای روزافزون به مراتب متفاوت تقسیم می‌شود. رشته‌های متعدد جدیدی پدید می‌آید و به موازات ادغام روزافزون آموزش عالی و پژوهش علمی، گرایشی به ایجاد رابطه میان رشته‌های درسی، از هم‌اکنون به چشم می‌خورد.

دامنه آموزش عالی آن‌قدر وسعت یافته است که اکنون می‌تواند به تقاضای گروه بی‌شمار دانشجویان و ضرورت‌های پژوهش و نیازهای جامعه و نیز به ندای کسانی که معتقدند دانشگاه باید تسهیل‌کننده اصلاحات اجتماع باشد، پاسخ گوید. وجود انواع ساخت‌های جدید و دانش‌آموزان و برنامه‌های درسی، تجدیدنظر عمیقی را در روش‌های ارزیابی ایجاب می‌کند. شرکت دانشجویان در تنظیم امور مؤسسات آموزشی و برنامه‌های درسی، رو به فزونی است. معلمان اکنون در سراسر دنیا یک گروه بسیار مهم اجتماعی - حرفه‌ای محسوب می‌شوند و در برخی کشورهای در حال توسعه، بزرگ‌ترین گروه حقوق‌بگیر را تشکیل می‌دهند.

بر تمامی این مسائل، باید گرایش کلی به توسعه بخش غیرمدرسه‌ای تعلیم و تربیت را نیز افزود. فعالیت‌های سوادآموزی بزرگ‌سالان گسترش می‌یابد و تفاوت بین آموزش رسمی ابتدایی و برنامه‌های سوادآموزی به تدریج محو می‌شود. فعالیت‌های خارج از مدرسه یا همراه مدرسه، غالباً برنامه مدارس و دانشگاه‌ها را کامل کرده و به دنبال خود کشیده یا اصولاً جای‌گزین آن‌ها شده است. این

فعالیت‌ها متوجه استفاده از همه وسایلی است که مدت‌ها آموزش سنتی از آن‌ها غافل مانده بود و یا به‌تازگی به ظهور پیوسته‌اند. نوآوری در دو جهت گسترش می‌یابد:

نخست در زمینه اجتماعی - حرفه‌ای، که خود با بسیاری از فعالیت‌های آموزش مدنی یا حرفه‌ای همراه است، مشتمل بر مدارس و مؤسسات آموزشی متعددی که دوره‌هایی برای تکمیل و تعلیم مجدد و یا پیشبرد معلومات افراد دارند، و نیز دانشگاه‌هایی که اکنون در هایشان بدون هیچ قید و شرط رسمی به‌روی بزرگ‌سالان باز است؛

دوم در زمینه اجتماعی - فرهنگی، از طریق آموزشی آزادتر و سازگارتر که در آن خودآموزی با استفاده از منابع خبری و علمی و با برنامه‌های اوقات فراغت و فعالیت‌های اجتماعی و دسته‌جمعی تلفیق شده است تا محرک شرکت بیشتر دانشجویان در امر آموزش و مشوق تعلیم و تربیت متقابل شود.

توجه به پیوندهای میان توسعه تعلیم و تربیت و جنبه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی روز به روز افزایش می‌یابد.

از نیمه دوم قرن بیستم، بسیاری از دولت‌ها نظریه برنامه‌ریزی توسعه نظام‌های آموزشی را که البته اساساً به آموزش مدرسه‌ای و دانشگاهی محدود است، پذیرفته‌اند. گرچه درجه کارایی آن همیشه یکسان نبوده و گرچه اصولاً این امر مسئله‌ای بس پیچیده و فنی است و حتی گاهی انتظار معجزه از آن داشته‌اند، با وجود این، برنامه‌ریزی بر اساس روشی صحیح، تأثیر بسزایی در استفاده عاقلانه از منابع مادی و نیروی انسانی موجود داشته است. سرانجام، تعلیم و تربیت به‌طور کلی می‌کوشد از وظایف آموزشی صرف خود فراتر رود و چشم امید به شکوفایی کامل نیروهای روانی انسان بدوزد. گرچه پدیده‌هایی که بررسی شد، غالباً فقط گرایش‌هایی است که هنوز عملاً گسترش نیافته و اغلب به شکل‌های بسیار متفاوت نمایان می‌شود، لیکن حقیقت اساسی این است که:

حتی آن‌جا که این گرایش‌های مشترک هنوز آشکار نشده‌اند یا حتی هنگامی که آثار و نتایج متفاوت به بار آورده‌اند، به ندرت دیده شده است که در تضاد با جریان‌هایی در جهت مخالف قرار گیرند و بعید می‌نماید که در آینده نیز وضعی جز این پیش آید.

این گفته بدان معنا نیست که در سطوح دیگر، جنبش‌هایی متفاوت و حتی متضاد دیده نمی‌شود. توسعه تعلیم و تربیت به ناچار از راه‌های اداری و سازمانی کشور می‌گذرد؛ کشورهایی چند در جهت تمرکز و نظارت کامل دولت و نظام‌های یکپارچه گام برمی‌دارند و کشورهایی دیگر بر آن‌اند که بر مرکزیت خط بطلان بکشند و نظارت‌های دولتی را از میان بردارند و از تعلیم و تربیت متنوع‌عشتیانی کنند.

گرایش‌های اساسی

شک نیست که بسیاری از تحولات آموزشی از یک‌دستی و ثباتی خاص برخوردار است و این امر به‌خصوص از این جهت که همه زاده عقاید متفاوت و انتقادات و جنبش‌های مخالف‌اند قابل توجه است. این تحولات را می‌توان بر حسب چهار گرایش عمده تقسیم کرد:

1. اصلاحات آموزشی

این گرایش شامل اصلاح و تجدید سازمان در ساخت‌های

تعلیم و تربیت موجود و نوسازی روش‌های آموزشی است. این نوع اصلاحات، همراه با تغییرات بنیادی اجتماعی - اقتصادی یا جدا از آن‌ها، تقریباً همه‌جا جزو برنامه است. ابتکارات و اقدامات مقامات عمومی و نیز مؤسسات علمی و مربیان منفرد، در بسیاری از کشورها، خواه به‌طور ضمنی و خواه آشکارا، راه را برای نوآوری‌های اساسی باز کرده است. در کشورهای در حال توسعه، تغییرات بسیاری رخ داده است که غالباً نتیجه ابتکارات حکومت مرکزی است، گرچه کمبود وسایل و پاره‌های پدیده‌های جامداداری، گاه شوق نوآوری را می‌پژمرد و مردم را برمی‌انگیزد که در انتظار تأیید آزمایش‌ها در کشورهای دیگر بمانند. در پاره‌ای کشورها که صاحب منابع مادی و معنوی عظیم هستند، وسعت احتیاجات و شدت مشکلات آن‌قدر زیاد است که تا به امروز موفق نشده‌اند با آن‌ها به مقابله برخیزند. این امر نظر آنان را که معتقدند اصلاحات باید همه‌جانبه و کلی باشد و اقدامات کوچک و جزئی را بی‌فایده می‌دانند، مورد تأیید قرار می‌دهد.

2. تغییرات بنیادی

در کشورهایی که گرفتار نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی شده‌اند، حوادث و وقایع گوناگون موجب تغییرات عمیق بنیادی در جهان تعلیم و تربیت شده و مستقیماً در امر انتخاب دانش‌آموزان و دست‌رسی به آموزش در سطوح گوناگون و تجدیدنظر در برنامه‌های درسی، و به میزان کمتر بر نوسازی روش‌های آموزشی، تأثیر گذاشته است. در کشورهایی که تعلیم و تربیت را جنبشی وسیع و همگانی می‌شمارند، برقرار کردن روابط بسیار نزدیک بین "مدرسه" و "محیط" در درجه اول اهمیت قرار دارد. در این کشورها، هر فرد تحصیل کرده به حکم وظیفه ملی باید به کسانی که از حق آموختن برخوردار نشده‌اند، آموزش دهد. تدابیری چنین، در کشورهایی که می‌کوشند تعلیم و تربیت را از راه ملی کردن آن از دولت جدا سازند و مسئولیتش را برعهده کسانی بگذارند که عملاً با آن درگیر هستند نیز وجود دارد. مشکل تغییرات بنیادی در کشورهایی که معتقد به انقلاب در کل دستگاه آموزشی هستند - و در صورت لزوم، حتی با فشار نیروهای خارجی - نیز مشاهده می‌شود. در چنین شرایطی، تعلیم و تربیت و کار تولیدی باید در هم ادغام شوند و دانشجویان به عنوان یک گروه خاص اجتماعی، از دیگران ممتاز نگردند.

در این تجربه‌ها، باید جنبه‌های مشخصی را که غالباً مولود شکل‌های سیاسی موجود و شیوه‌های فکری ویژه است و عناصر دیگری را که کمتر به این عوامل بستگی مستقیم دارند و به همین دلیل از قابلیت کاربردهای بیشتری برخوردارند، از یکدیگر متمایز کرد.

3. انتقادات بنیادی

گرایش سوم از جانب کسانی است که معتقدند تعلیم و تربیت باید از صورت «بهدا اجتماعی» و جامعه‌ای صورت «بهدا مدرسه‌ای» به درآید. نظرهایی از این قبیل که هنوز هیچ‌گونه مبنای تجربی ندارند، تنها به منزله یک بحث و نظر روشن‌فکرانه قابل اهمیت‌اند. اساس این نظرها محکوم کردن آشکار تعلیم و تربیت «رسمی» است. پیروان این نهضت بر آن‌اند که یا باید شیوه‌های بنیادین به‌وجود آید و یا طرحی عاقلانه برای رهایی کامل جامعه از تعلیم و تربیت



دامنه

**آموزش عالی
آن قدر وسعت
یافته است که
اکنون می‌تواند
به تقاضای
گروه بی‌شمار
دانشجویان
و ضرورت‌های
پژوهش و
نیازهای جامعه
و نیز به
ندای کسانی
که معتقدند
دانشگاه باید
تسهیل‌کننده
اصلاحات اجتماع
باشد، پاسخ
گوید**

تعلیم و تربیت به طور کلی می‌کوشد از وظایف آموزشی صرف خود فراتر رود و چشم‌امید به شکوفایی کامل نیروهای روانی انسان بدوزد

مدرسه‌ای پی‌ریزی شود. نظریه‌ای چنین افراطی، مبتنی بر این فرض اولیه است که: تعلیم و تربیت در هر جامعه یک متغیر مستقل و تضادهای اجتماعی یک عامل مستقیم است. موقعیت مدرسه در اجتماع و سلطه نیروهای جبری وابسته به آن باعث شده است که مدرسه نتواند به منزله وسیله‌ای برای تعلیم و تربیت واقعی در خدمت انسان قرار گیرد و یا نیروی «مؤنست» او را برانگیزد. بلکه به عکس، در چنین شرایطی، مدرسه به هدف‌های جامعه برای خفه کردن، از خود بیگانه کردن و غیرانسانی کردن افراد خدمت می‌کند. بنا به گفته ایوان ایلچ، باید «نهادهای دگرگون» شوند و مدرسه از میان برود تا انسان دوباره آزادی خویش را در جامعه‌های رها از قید نظام مدرسه‌ای، به دست آورد و با تسلط بر نهادهای، ابتکار عمل را در مسائل تربیتی خود به دست گیرد. این برداشت‌ها در شکل مطلق خود، با هیچ یک از مقولات اجتماعی - سیاسی موجود در دنیا هم‌ساز نیستند، اما بنیان آن‌ها معتقدند که جوامع از بند مدرسه رسته، دیر یا زود در نظام اجتماعی خود به تحولی همه‌جانبه خواهند رسید و به احتمال قوی، دور باطلی را که تعلیم و تربیت امروز در دامش گرفتار است، پاره خواهند کرد. حتی آنان که بر این عقاید صحه می‌گذارند، قبول دارند که اگر جوانان توانایی شکل دادن به خصایص خود را به دست آورند و از طریق زیستن در اجتماع معلوماتی کسب کنند و عملاً کارهایی انجام دهند، ناچار برای برخی آموزش‌های خاص، نوعی سازمان مدرسه‌ای لازم است. این نظریه‌های بدیع که به دیگر جنبش‌های روشن‌فکرانه جوانان بسیار شبیه است، به هر حال از جهت جنبش‌های فکری و بحث‌هایی که برمی‌انگیزند و نیز به خاطر شیوه زنده‌ای که برای طرح مسائل و مشکلات تعلیم و تربیت برگزیده‌اند، بسیار جالب توجه‌اند. آن‌ها می‌کوشند تمام امکاناتی را که می‌تواند منبع الهام نظام‌های دیگر با همه اختلاف ماهیتشان قرار گیرد، به وضوح نشان دهند.

4. پرخاش و سرکشی

گرایش چهارم که در نتیجه اعتراض خود گروه استفاده‌کننده به وجود آمده است، در کشورهای رخ داد که در آن‌ها تعلیم و تربیت به طور روزافزون به کار سیاست‌مداران، مربیان، پژوهندگان، اندیشمندان و حتی خوددانشجویان و عقاید عمومی بستگی داشت. تجزیه و تحلیل واکنش‌های موجود در میان طبقات زحمتکش - در برابر نظام خشک تربیتی پدر و مادری که تأثیر منفی نظام تربیتی را در کودکان خود مشاهده می‌کنند، یا دانشجویانی که نسبت به ارزش امکانات آموزشی که بدانان تفویض می‌شود مشکوک‌اند - نتایج مفیدی به دست می‌دهد. دستگاه مدرسه تنها در انحصار روشن‌فکران برگزیده قرار دارد؛ روشن‌فکرانی که فرآورده سرمایه‌داری هستند و خود این نظام تربیتی را پی‌نهادند و هنوز قواعد و ارزش‌های اخلاقی خود را بر آن جاری می‌سازند. در نتیجه، دانشجو در میان اختلاف فاحشی که بین تعلیم و تربیت کند و مستعمل این دستگاه با واقعیت دنیای پیرامونش وجود دارد، گیج و مبهوت می‌شود. پس سرکشی آغاز می‌کند، نیروی خود را بیهوده تلف می‌سازد، کسل و بی‌حوصله می‌شود و امید خود را بر مسائلی دیگر می‌بندد.

بی‌علاقگی به تحصیل در میان گروه دانشجویان، به نوبه خود، شکل دیگری از اختلاف را نشان می‌دهد، زیرا کمبود اشتیاق و ناخرسندی در میان دانش‌آموزان و دانشجویان

ما می‌توانیم و موظفیم که در اوضاع و احوال کنونی، درباره معنای واقعی تعلیم و تربیت در جهان امروز بیندیشیم و مسئولیت‌های آن را در قبال نسل‌های کنونی، که باید آن‌ها را برای دنیای فردا آماده کنیم، سازد، مجدداً تعیین کنیم

بسیاری کشورها، بدون شک نشانه این است که ادامه ناروای نظام‌های کهنه تربیتی مورد اعتراض آن‌هاست.

چشم‌انداز تازه

تعلیم و تربیت هرگز تا بدین حد مورد توجه نبوده است. اکنون در میان احزاب، نسل‌ها و گروه‌ها، موضوع مباحثه و مناظره قرار گرفته و غالباً به صورت مشاجرات سیاسی و عقیدتی درآمده است. تعلیم و تربیت یکی از موضوعات مورد علاقه برای انتقادهای علمی یا عملی اجتماعی شده است.

اکنون بیش از نیم قرن است که توجه افراد بر چند موضوع اساسی متمرکز شده است: چگونه در تعلیم و تربیت به گسترش کمی برسیم؟ چگونه تعلیم و تربیت را آزاد و همگانی کنیم؟ چگونه نظام‌های آموزشی را از پایه متنوع گردانیم؟ و چگونه در نوسازی روش‌ها و محتوای تعلیم و تربیت موفق شویم؟

چند سال پیش، چشم‌انداز تازه‌ای از مشکلات پدیدار شد که در واقع می‌توان آن را در سه سؤال خلاصه کرد:

آیا نظام‌های مدرسه‌ای توانایی جواب‌گویی به تقاضای جهانی تعلیم و تربیت را دارند؟

آیا می‌توان همه وسایل عظیمی را که تعلیم و تربیت بدان نیازمند است، در اختیار آن گذاشت؟

و سرانجام، آیا می‌توان در حدود مرزی معین و به میزانی مشخص به توسعه تعلیم و تربیت ادامه داد؟

به این سؤال‌های مناسب باید پرسش‌هایی از نوعی دیگر نیز بیفزاییم تا بتوانیم در پرتو آن، ابعاد واقعی این مشکل را، بدان‌گونه که در تحول آینده آدمی مؤثرند، به روشنی بنمایانیم.

ما می‌توانیم و موظفیم که در اوضاع و احوال کنونی، درباره معنای واقعی تعلیم و تربیت در جهان امروز بیندیشیم و مسئولیت‌های آن را در قبال نسل‌های کنونی، که باید آن‌ها را برای دنیای فردا آماده سازد، مجدداً تعیین کنیم، و نیز نیروها و آرزوها، چشم‌اندازها و هدف‌های آن را بررسی کنیم.

نتیجه‌گیری ما با این امید همراه است که مقامات مسئول تعلیم و تربیت کشورها، با استفاده از کمک‌های سازمان‌های بین‌المللی، بتوانند پیش از هر چیز، لزوم قراردادن مسائل تعلیم و تربیت را در چشم‌اندازی جهانی دریابند و پاسخ‌هایی برای این نگرانی اساسی بجویند که آیا ابزار آموزشی به صورت کنونی آن واقعاً می‌تواند نیازها و امیدهای آدمیان و جوامع زمان ما را برآورده کند؟

پی‌نوشت

1. Telemague: در اساطیر یونان قدیم، پسر اولیس وینلوب است. تلماک چون به سن رشد رسید، به جست‌وجوی پدرش - که در زمان کودکی وی به جنگ «تروا» رفته بود - برآمد و رهسپار سفری طولانی شد. - م.

clan.2

3. Julius Nyerere (رییس‌جمهور فقید تانزانیا)

4. در چین باستان به مأمور عالی‌رتبه باسواد، ماندارین (mandarin) اطلاق می‌شد که حق استعمال نشان مخصوصی را بر کلاه خویش داشت.